

بازسازی هویت در «ادبیات مهاجرت» ایتالیا

مه‌زاد شیخ‌الاسلامی*

مربی زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۲، تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۱۸)

چکیده

«ادبیات مهاجرت» ایتالیا، نو پا و از بسیاری جهات هنوز ناپخته است که نسبت به دیگر کشورهای اروپایی، با تأخیر بسیار در دهه نود قرن گذشته شکل گرفت. این ادبیات به از میان برداشتن مرزها و روایت ناگفته‌ها می‌پردازد، از تولدی دوباره، واقعیت نیافتن یک رؤیا و از امیدی پایدار به تحقق آن سخن می‌گوید. نویسندگان این ادبیات، با بهره‌گیری از واقعیت، زندگینامه شخصی و تخیل، آثاری را می‌آفرینند که پیوند میان ایتالیای حال حاضر و گذشته مهاجر را به تصویر می‌کشد، تصویری رنگارنگ که در بسیاری از موارد، از چشم نویسندگان ایتالیایی پنهان مانده است. در این جستار، پس از بررسی چگونگی پیدایش «ادبیات مهاجرت»، می‌کوشیم دریابیم چگونه سرزمین میزبان می‌تواند به مکانی آستن نبوغ بدل شود. چگونه تجربه ترک وطن می‌تواند سبک جدیدی از ادبیات را پایه گذارد. و در نهایت، چگونه روایت از دنیاهای دور، ناهمسانی‌ها و ناسازگاری‌های ناشی از هجرت، خلایی را که در وجود مهاجر موج می‌زند و حسب یگانگی‌ای که با آن وجود پیوند خورده است، همراه با سایر موضوعاتی که «ادبیات مهاجرت» به آن‌ها می‌پردازد همه و همه به یک موضوع واحد یعنی همان هویت دو پاره و گم گشته مهاجر میانجامند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، مهاجرت، هویت، فرهنگ، پذیرش، تعلیق.

مقدمه

در میان عوامل متعدد مهاجرت، می توان گریز از سامانه اقتصادی و یا سیاسی نامساعد حاکم، تلاش برای رسیدن به شرایط اقتصادی مطلوبتر و یا ادامه تحصیل را نام برد. مهاجرت، به ویژه به سوی فرهنگ‌های بسیار دور و متفاوت، می‌تواند مهاجر را به سردرگمی ناشی از گسستگی از فرهنگ خویش و عدم تعلق به فرهنگ کشور میزبان سوق دهد. این اختلال و بحران هویت را می‌توان یکی از اساسی‌ترین عواملی دانست که بسیاری از مهاجران را به روایت حال خویشتن بر می‌انگیزد.

ایتالیا، کشوری که خود مهاجران بسیاری را به امریکا، فرانسه، آلمان، بلژیک و ... روانه کرده است، در آخرین دهه‌های قرن گذشته، به کشوری مهاجرپذیر بدل شده است. کشور قدیس‌ها، شاعران و دریانوردان، سرزمین دانه و گاریبالدی، جهانی کوچک را به تصویر می‌کشد که در آن تمامی رؤیاها به حقیقت می‌پیوندند. ایتالیا سرزمینی ست که در آن همه آرزوها تحقق می‌یابند، در واقع همان سرزمین موعود است. «ادبیات مهاجرت» در ایتالیا در هماهنگی کامل با پدیده اجتماعی مهاجرت، همخوانی - ناهمخوانی میان فرهنگ ایتالیا با سایر فرهنگ‌ها، شباهت‌سازی، پذیرش یا عدم پذیرش است که از سوی جامعه میزبان به مهاجران عرضه می‌شود. این ادبیات یا دستنویس مهاجرانی است که زبان ایتالیایی زبان مادری آن‌ها نبوده و یا مهاجران نسل دومی است که در ایتالیا متولد شده‌اند، اما به دلیل درونمایه مشترک آثاری که به تحریر درآورده‌اند، در زمره نویسندگان «ادبیات مهاجرت» قرار می‌گیرند. این فرزندان مهاجران، بیگانه در یگانه کشوری که می‌شناسند، هجرت نکرده‌اند، اما حس هجرتی ابدی و درونی آنها را به نوشتن وا می‌دارد. «ادبیات مهاجرت» که حدود سال‌های نود در ایتالیا شکل گرفت، بیانگر سبک ادبی نوینی است: سفرنامه یا خاطرات روزمره نیست، چکیده یک زندگی است، داستان یک سازگاری است، سفری است در جستجوی هویت از دست رفته و یا به فراموشی سپرده شده، بیانگر مسیری است که از زادگاه تا کشور میزبان طی شده و سرانجام نگاهی است که از دنیایی برگرفته شده و به دنیایی دیگر دوخته شده است.

«ادبیات مهاجرت» ایتالیا، به معنای کنار هم گذاشتن تعداد بسیاری از نویسندگانی است که آنچه آنها را به هم پیوند می‌زند، وحدت موضوع یا وحدت هنجارهای زیباشناختی و نوشتاری نیست. این نویسندگان به یک زبان قلم می‌زنند، این زبان واحد بیانگر فرهنگها، نواها، رنگ‌ها، زمان‌ها و مکان‌های بسیار است؛ بسیار به تعداد کشورهایی که این نویسندگان ترک گفته‌اند، اما این همه قصد بیان احساسی یگانه را دارند و آن هستی رنجبار است.

این جستار، نخست به زمینه اجتماعی-سیاسی پیدایش «ادبیات مهاجرت» ایتالیا می‌پردازد و سپس با بررسی گروهی از مصاحبه‌ها و متون نویسندگان منتخب این ادبیات از درون مایه مشترک این آثار پرده برداشته و در نهایت به بازنمایی نقش محوری مفهوم هویت در این ادبیات می‌پردازد.

بحث و بررسی

پیدایش «ادبیات مهاجرت» در ایتالیا

کشورهایی مانند فرانسه و انگلستان به دلیل پیشینه استعماری خویش با پدیده مهاجرت بسیار پیشتر از ایتالیا آشنا شده و بدان خو گرفته بودند. اما سیاست‌های استعماری ایتالیا گسترش سیاسی-اقتصادی یا فرهنگی‌ای که بتوان آن را با دستاوردهای کشورهای همچون فرانسه، انگلستان، اسپانیا یا پرتغال سنجید، به ارمغان نیاورد. از همین رهگذر است که «ادبیات مهاجرت» ایتالیا از تحمیل و اجبار زبان و فرهنگ به دور مانده و از رویارویی و تبادل تمدن‌ها به سخن میان می‌آورد. همچنین در بسیاری از کشورهای نامبرده، تعداد بسیاری از مهاجران زبان کشور میزبان را در گذشته فرا گرفته بودند.

صالح متهانی Salah Methani، مترجم کتاب‌های عربی در ایتالیا، بر این عقیده است که قتل جری اسان مسلو Jerri EssanMasslo در اگوست ۱۹۸۹ نیاز به نوشتن را در مهاجران ایتالیا بیدار کرد. (متنو- بلوچی، ۹۹۹، ۱۴۸). مسلو پناهنده سیاسی از نظر سازمان ملل متحد، اما نه در نظر دولت ایتالیا، که در آن زمان تنها برای اروپاییان این گزینه را به رسمیت می‌شناخت، کارگری بیست و نه ساله بود که از آفریقای جنوبی پس از دست دادن پدر و دختر هفت ساله‌اش گریخته بود. آن شب همراه با هم‌قطارانش هر چه در توان داشت، برای دفاع از اندک داشته‌هایش بکار بست. دو جوان مهاجم که انتظار چنین پایداری‌ای را نداشتند، اسلحه خود را بیرون کشیدند و دیوانه‌وار تیراندازی کردند. قتل در ویلا لیترنو، شهری کوچک از توابع کازرتا، به وقوع پیوست. هنگامی که مسلو نه به عنوان یک مهاجر غیرقانونی، بلکه به عنوان یک پناهنده سیاسی شناسایی شد حیرت فراوانی سراسر ایتالیا را فرا گرفت. اولین بازتاب‌ها از سوی گروه روزنامه‌نگاران فیزوله بود که از فدراسیون ملی مطبوعات و از فدراسیون ناشران مطبوعات ایتالیا Fieg درخواست کردند که یک روز ملی برای تأمل بر شرایط کارگران مهاجر اختصاص یابد. مسلو جوان، به قیمت جان خود مسایل بسیاری را دستخوش تغییر و تحول کرد، قتل او افکار عمومی را در ایتالیا به شدت تحت تأثیر قرار داد، مراسم خاکسپاری به

صورت زنده از شبکه رای پخش شد و تظاهراتی اعتراض آمیز که در آن حدود دویست هزار نفر شرکت کردند برپا شد. در دسامبر همان سال در فلورانس بیانیه‌ای ضد نژادپرستی به امضا رسید که در سال ۱۹۹۰ پارلمان آن را به قانون مبدل ساخت. نخستین قانون ایتالیا در خصوص مهاجرت: قانون مارتلی ل. ۳۹/۹۰

قتل مسلو نگاه‌ها را به سوی مهاجران کشانید و نیاز آنان به شنوده شدن، گفتن و بودن را پررنگ ساخت. داستان مسلو به دست فراموشی سپرده نشد، بلکه از سوی نویسنده مشهور مغربی - فرانسوی طاهر بن جلون Tahar Ben Jelloun به صورت داستانی با عنوان ویلا لیترنو در آنجایی که دولت حضور ندارد، در قالب اثری مشترک با روزنامه‌نگار ایتالیایی اجی ولترانی Egi Volterrani به رشته تحریر درآمد. به دنبال آن آثار مشترک دیگری بین دو نویسنده، یکی با زبان مادری ایتالیایی و دیگری مهاجر جان گرفتند. مرا علی صدا کن، نوشته نویسنده مغربی تبار محمد بووکانه Mohamed Bouchane، مهاجر اثر صالح متهانی نویسنده تونسی من، فروشنده فیلهها نوشته نویسنده سنگالی پاپ خووما Pap Khouma و قول حمادی سیدوو موسی با Saidou Moussa Ba نویسنده سنگالی تنها آغازگران یک ادبیات نوین اند. ادبیاتی که در مقام شهادت برآمده به روایت رویاهایی که به کابوس بدل گشته‌اند، می‌نشیند. ادبیاتی که از ایتالیا سخن می‌گوید، ایتالیا کشوری که نتوانسته تجربه خود را به عنوان سرزمین مهاجرخیز به سرزمینی مهاجرپذیر بدل سازد. در حقیقت این فاجعه قتل مسلو است که حضور مهاجران را در عرصه ادبی - فرهنگی ایتالیا سبب می‌شود.

در اینجا شایسته است به تفاوت میان دو گروه نویسندگان مهاجر و مهاجران نویسنده اشاره کنیم. نویسندگان مهاجر آنهایی اند که در سرزمین خویش نیز به نویسندگی پرداخته‌اند و به فعالیت ادبی خود در کشور میزبان و به زبان آن کشور ادامه داده‌اند اما گروه دوم را مهاجرت به نویسنده بدل ساخته است. ارماندو نیشی Armando Gnisci نویسنده و منتقد ادبی، در اشاره به گروه دوم دو مرحله را بازسازی می‌کند:

اولین مرحله شامل آثاری است که مهاجر به کمک شخصی با زبان مادری ایتالیایی به نگارش آنها پرداخته و همیشه شخص دوم، روزنامه‌نگار نام‌آوری است که مخاطب و کیفیت برتر مضمونی و ساختاری را برای اثر تضمین می‌کرده، اما مرحله دوم آثاری را شامل می‌گردد که مهاجران به تنهایی قلم زده‌اند. (نیشی ۱۰)

و اما نوشتن به زبان کشور میزبان گویای چه پیامی است؟ گزینش زبان میزبان برای نگارش، گزینشی اساسی ست، زبان ایتالیایی برای مهاجران لزوم برقراری ارتباط با جامعه‌ای

است که در پذیرش و تحمل آنان، کم توان و در برخی موارد، ناتوان می‌نماید. زبان کلیدی برای گشودن درهای بی‌اعتنایی، بی‌اطلاعی یا حتی نژادپرستی است. مهاجران با گزینش زبان کشور میزبان خیانت خود به سرزمین مادری را به زبان مادری بسط می‌دهند. اما در حقیقت آنان با این انتخاب، از اثر خویش فاصله بیشتری می‌گیرند، این فاصله با رنج و اندوه درونی امکان بررسی دقیق‌تر را به نویسنده می‌دهد و اثر را هر چه بیشتر به واقعیت نزدیک می‌کند.

موضوعات محوری در «ادبیات مهاجرت» ایتالیا

نقش ابزاری ادبیات

زندگی‌نامه و تجربه‌های نویسندگان، بخش اصلی «ادبیات مهاجرت» اند، داستان‌های کوتاه به طور معمول این جنبه را نمایان می‌سازند، در حالی که داستان‌های بلند و رمان‌ها بیشتر به جنبه تخیلی و روایتگرانه می‌پردازند.

مهاجر از نقش قدرتمند ارتباطی ادبیات و توانایی آن در پشت سر گذاردن مفهوم تو دیگری هستی آگاه است و بر این گزینه باور دارند که ادبیات از این تفاوت، فریادی می‌سازد برای پای فشردن بر احقاق حقوق خویش، پافشاری بر پذیرفته شدن و یا حتی پافشاری بر شناساندن خویشتن. هر کدام از ما از دیگری متفاوت است، اما پذیرش به معنای داشتن مجالی برای روایت خویش و وقف زمانی از سوی دیگران برای شنودن آن روایت است.

برای دهانی که توان سخن گفتن ندارد، می‌نویسم؛

برای چشمانی که توان دیدن ندارند، می‌نویسم؛

برای گوش‌هایی که توان شنیدن ندارند، می‌نویسم؛

برای دستی که کاری از آن بر نمی‌آید، می‌نویسم؛

برای خواندن داستانی متفاوت می‌نویسم؛

برای بافت زدن طرحی از خاطرات رنگ‌باخته که دیگر به ما تعلق ندارند، می‌نویسم.

ندانستن اینکه چه کسی بوده‌ایم، ما را می‌آزارد، زیرا اگر گذشته را شناسیم، ساختن حال

ناممکن است. [...]

برای آنکه خود را عجیب ندانم، تنها فردی خارجی بدانم، می‌نویسم؛

برای شما می‌نویسم، برای آنکه شما را در تفاوت خود بشناسم؛

برای سخن گفتن از مبحثی دیگر می‌نویسم؛

برای سخن گفتن می نویسم؛

من.... زن.... می نویسم.

(اکاوا ماماكا Acava Mmaka • <http://www.disp.let.uniroma1.it/kuma/cinema/mmaka.html>)

دوپارگی فرهنگی، دو پارگی وجودی

متفاوت میان «ما»، «آنها» و «دیگران» اغلب با مفهوم فرهنگ آمیخته شده است و فرهنگ به نوبه خود با ایده میهن و ملت در می آمیزد. فرهنگ گستره ای را می ماند که از طریق آن می توان خویش، جامعه خویش و آداب و سنن خویش را بهتر شناخت. از این رو ادبیات، برترین ابزار برای به تصویر کشیدن مفهوم فرهنگ است، در حقیقت این نویسندگان و آثار آنها ایند که گوناگونی فرهنگها را به نمایش می گذارند. تنها راه برای گذر کردن از مفهوم محدود شده فرهنگ، به عنوان مجموعه ارزش های یک جامعه و پرستش بنده وار این مجموعه، پذیرفتن آن به صورت آمیزشی از فرهنگها است که به طور متقابل یکدیگر را غنی می سازند. این نهفته را که هیچ فرهنگی به کلی یکدست و خالص نیست و پذیرش طبیعت ناهمگون فرهنگ، دشواری تعریف صریح «دیگری، بیگانه در ذهن ما چه کسی است؟» را آشکار می سازد.

ایجابا شگو Igiaba Scego نویسنده ای سومالیایی تبار از دومین نسل مهاجر است. در ایتالیا متولد شده است و شاید درست به همین دلیل است که خود را در دو فرهنگی که به موازات هم در رشد او سهیم بوده اند، غرق شده می پندارد:

«به مدارس ایتالیایی رفتیم، تربیتی مطابق فرهنگ ایتالیا داشتیم، در ایتالیا رشد کردیم [...] شاهد آن بودیم که ایتالیا در سال ۱۹۸۲ جام جهانی را برد، مانند هر کودک ایتالیایی با کارتون های ژاپنی مست شدیم، شاهد آن بودیم که تیتزیانا ریواله پیش از آنکه از دور خارج شود، فستیوال سانرمو را برد. اما در ما تفاوتی بود: اصل هجرت. همراه با شیر مادر، دنیاهایی دوردستی را مکیدیم که به درون ما تعلق داشتند.» (شگو،

<http://www.eksetra.net/studi-interculturali/relazione-intercultural-edizione->

(/2004/relazione-di-igiaba-scego

ایجابا در «سوسیس خوک»، یکی از داستان های مجموعه گوسفندان سیاه، تعلق دو گانه، حسی را که تمامی مهاجران را به هم پیوند می زند چنین به تصویر می کشد:

ببینید، احساس می‌کنم سومالیایی‌ام، وقتی (۱) چای با هل، گلبرگ‌های میخک و دارچین می‌خورم (۲) به سمت مکه پنج بار در روز نماز می‌خوانم (۳) لباس محلی می‌پوشم (۴) خانه را با عود خوشبو می‌کنم (۵) به جشن‌های عروسی‌ای می‌روم که در آنها مردان در اتاقی حوصله‌شان سر می‌رود و زنان در کنار هم به رقص، تفریح، خوردن ... و خلاصه لذت بردن از زندگی مشغولند (۶) موز و برنج را در یک بشقاب با هم می‌خورم (۷) غذاهای محلی می‌پزم (۸) خویشاوندانم از کانادا، آمریکا، انگلیس، هلند، سوئد، آلمان، امارات عربی و یک فهرست بلند بالا از نام کشورها که به دلیل طولانی شدن مطلب نمی‌توانم، به آن اشاره کنم به دیدنمان می‌آیند. تمامی خویشانی که از سرزمین مادریشان مثل ما دل بریدند (۹) سومالیایی حرف می‌زنم و با لحنی تند در گفت و گوها وارد می‌شوم (۱۰) تو آینه دماغم را نگاه می‌کنم که خیلی قشنگ است (۱۱) از عشق رنج می‌کشم (۱۲) برای سرزمینم که به دلیل جنگ‌های داخلی تکه‌تکه شده است، می‌گریم (۱۳) همراه با صد مورد دیگر که به یاد آوردنشان ساده نیست. احساس می‌کنم ایتالیایی‌ام، وقتی (۱) صبحانه‌ای شیرین می‌خورم (۲) به بازدید از نمایشگاه‌ها، موزه‌ها و آثار باستانی می‌روم (۳) با دوستانم راجع به سکس، مردها و افسردگی صحبت می‌کنم (۴) فیلم بازیگرانی مثل آلبرتو سردی، نینو مانفردی، ویتوریو گاسمان، مارچلو ماستریانی، مونیکا ویتی، توتو، آنا منیانی، یجان کارلو جینی، اوگو تونیاتزی، روبرتو بنینی و مسیمو ترویزی را می‌بینم (۵) بستنی با طعم‌های پسته و نارگیل بدون خامه می‌خورم (۶) تمام کلمات ۵ می‌الساندرو مانتزونی رو به خاطر می‌آورم (۷) از رادیو و یا تلویزیون صدای جانی موراندی را می‌شنوم (۸) وقتی در چشمان مردی که دوست دارم، نگاه می‌کنم احساساتی می‌شوم، او با لهجه جنوبی حرف می‌زند و من می‌دانم که ما آینده‌ای با یکدیگر نداریم (۹) به شدت مخالف نخست‌وزیر، شهردار و رییس جمهور وقت حرف می‌زنم (۱۰) به کمک دستهایم حرف می‌زنم (۱۱) برای پارتیزانهایی که دیگه فراموش شده‌اند گریه می‌کنم (۱۲) زیر دوش یک سال عشق مینارو زمزمه می‌کنم (۱۳) همراه با صد مورد دیگر به یاد آوردنشان ساده نیست. (شگو ۲۰۰۶، ۲۹-۳۰)

شک، تردید، محاسبه، جمع‌بندی، تمامی این پرسش و پاسخ‌های راوی داستان، دختری سومالیایی‌ای که همراه با خانواده خویش به علت جنگ‌های داخلی از کشورش گریخته و در رم زندگی می‌کند، بازتاب قانون بسی-فینی Bossi-Fini است: «از تمامی شهروندان خارج

اتحادیه اروپا برای تمدید اجازه اقامت انگشت‌نگاری به عمل می‌آید». (همان ۲۶) او یک روز صبح، در ظاهر بی‌هیچ دلیلی پنج کیلو سوسیس خوک خریداری می‌کند ولی آنچه تعجب‌برانگیز است خرید سوسیس خوک نیست بلکه خریدار آن است: یک مسلمان سنی. این پرسش‌ها و علامت‌های سؤال درباره هویت حقیقی در ذهن او تکرار و تکرار می‌شوند: «و من چه نقشی داشتم؟ یک خارجی به معنای یک جانی احتمالی، که دولت از او برای پیشگیری از جنایتی که ممکن است مرتکب شود، انگشت‌نگاری می‌کند؟ یا یک ایتالیایی محترم که با وجود سابقه‌های قضایی متعدد، دولت او را از انگشت‌نگاری مبری می‌داند؟ ایتالیا یا سومالی؟ تردید. انگشت‌نگاری یا نه؟» (همان) این قانون در ذهن راوی خاطره‌پرشی را که در سن هشت سالگی از او شده است، بیدار می‌سازد: «خودت رو بیشتر سومالیایی میدونی یا ایتالیایی؟» (همان ۲۷) و او همچنان در برابر این پرسش بدون پاسخ است. زنی فاقد هویت و یا با هویت‌های متفاوت!

نام گوسفندان سیاه افزون بر اشاره به سیاه‌پوست بودن نویسندگان، اصطلاحی در زبان ایتالیایی است به معنای «متفاوت» بودن از دیگران. در این مجموعه فرزندان مهاجران که در ایتالیا متولد شده و یا رشد یافته‌اند از هویت تکه‌تکه شده خویش و برخورد دنیاها و تجارب متفاوت در زمینه پذیرش و عدم پذیرش یاد می‌کنند. داستان‌های هر چهار نویسنده این مجموعه در ایتالیا رقم می‌خورد و در آنها شخصیت‌های داستان از حضور - عدم حضور موطن خویش سخن می‌گویند. سرزمین‌های مادری متفاوت، اما مسیری واحد در جستجوی خویشتن حقیقی که گاه همراه با شادی، گاه همراه با اضطراب اما همواره با طنز پیموده می‌شود. کریستیانا دی کلدس بریتو Christiana de Caldas Brito، روان‌شناس و نویسنده برزیلی تبار، در مصاحبه‌ای شکاف روح و جسم مهاجر را اینگونه وصف می‌کند:

شخصی که کشورش را برای زندگی در مکانی دیگر رها می‌کند، با سه دسته رنج به مقابله می‌پردازد: رنج ترک مادر که سمبل ترک دنیای احساسات است. رنج ترک سرزمین مادری که نشانی از ترک آداب، رسوم و عاداتیند که جاده‌های طی شده را در مسیر زندگی، همچون برگها مزین کرده‌اند. و در نهایت رنج ترک زبان مادری که ترک ساختار ذهنی است. ترک زبان دوران طفولیت و جایگزین کردن آن با زبانی که در بزرگسالی فرا گرفته می‌شود، به معنای دگرگونی در کیفیت ارتباط است. واژگان، به گونه‌ای سازواره در ذهن‌ها نمی‌نشینند و در واقع برای رخنه زبان در وجودها زمان احتیاج است. برای آنکه

بتوان با یک زبان خو گرفت، باید با واژگان آن زبان احساس نزدیکی داشت. (دی کلدس بریتو، ۲۰۰۳، ۱۲)

دی کلدس بریتو در اینجا و آنجا، مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه، از سویی مانند سایر آثارش به روایت زنان مهاجر می‌پردازد و از سویی دیگر از خود بیگانگی و تعلیق ناشی از هجرت سخن می‌گوید. نام مجموعه، خود، به دو جهان، یکی اینجا به معنای ایتالیا و دیگری آنجا، وطنی که زمانی وطن می‌بود اشاره می‌کند، در حقیقت همین نام اثر تعلقی دوگانه را که تمامی وجود مهاجر را در بر گرفته، به تصویر می‌کشد. در داستان کوتاه «جان‌دیرای عزیز»، نویسنده فریادی در گلو مانده را سر می‌دهد و به این که زندگی دور از میهن چگونه می‌تواند از نظر روانی ویرانگر و مخرب باشد می‌پردازد. در نامه‌ای کوتاه، نویسنده به مخاطب خود از رنج و درد ناشی از عزیمتی که زندگی‌اش را در بر گرفته، سخن می‌گوید، نامه با این جمله آغاز می‌شود: «جان‌دیرای عزیز، برای تحمل این درد به سینه‌ای دیگه نیاز دارم.» (دی کلدس بریتو، ۲۰۰۴a، ۷۵) و اینچنین خاتمه می‌یابد:

تو هم داری به آمدن به اینجا فکر می‌کنی، درسته، نه؟ جان‌دیرا، میارزه؟ اگه بیای، آرامشت رو از دست میدی. همیشه دو تا جا در تو با هم دعوا میکنن.
اگه می‌تونستم، یه تیکه پارچه بر می‌داشتم، تمام زندگیم رو پاک می‌کردم و سفری که منو به اینجا آورده خط می‌زدم. تو خونم می‌موندم، برای همیشه بدون آینده می‌موندم، از اول تا آخر. رفتن قشنگ نیست، همیشه وقتی چیزی از خودت رو نگاه می‌کنی، چیزی از دیگرم می‌بینی. هیچی دیگه مثل قبل نیست، می‌تونی اونو رو که دنبالش می‌گشتی پیدا کنی، ولی اونو که قبلاً داشتی دیگه به دردت نمی‌خوره. لعنتی یه دردیه نیا، جان‌دیرا، نیا.
اونجا که مال تو بمون. (دی کلدس بریتو، ۲۰۰۴a، ۷۵)

«اونجا که مال تو هست بمون» در حقیقت پیامی است برای ماندن، برای مقاومت در برابر وسوسه هجرت چرا که عزیمت چیزی را در عمق وجود آدمی برای همیشه تغییر می‌دهد و آنچه بر جای می‌ماند، دیگر هیچ زمان به دست آوردنی نیست. دی کلدس بریتو با کمک تجربه مهاجرت خود به بیان و بررسی معضلی چون هویت طلبی و هویت‌شناسی می‌پردازد که اگرچه بیانگر وضعیت خاص مهاجران است اما از سویی دیگر سردرگمی انسان امروزی را هم به نمایش می‌گذارد. داستان کوتاه دیگری از همین مجموعه با نام «سیلونیها با ایپسیلون» از

دختر مهاجری که رؤیای هنرپیشه شدن را در سر داشته، ولی فراز و نشیب زندگی او را به یک فروشنده ساده جوراب بدل کرده است، سخن می‌گوید:

کیفش را باز کرد، تکه طنابی را که روی کاشی سیمانی زیر پنجره اتاقش پیدا کرده بود، بیرون کشید، و آنرا روی پیشخوان گذاشت. با آرامش زیاد، لباسش را درآورد و با لباس زیر باقی ماند [...] اما فاجعه زمانی رخ داد که سیلونها لباس زیر خود را هم درآورد. [...] مشتریان مغازه سئونیجیب، سیلونها با ایپسیلون را با سینه‌های برهنه دیدند. اما هنوز همه چیز به پایان نرسیده بود. فاجعه واقعی زمانی بود که سیلونها قلبش را از سینه بیرون کشید، آن را به تکه طناب بست و در مقابل همگان به دار زد. [...] آنچه در حقیقت اهمیت داشت این بود که سیلونها، رنگ پریده و با قلب مرده، به فروختن جوراب‌ها ادامه می‌داد. (دی کلدس بریتو ۲۰۰۴b، ۱۳۵-۱۳۴)

سیلونها بعد از به دار آویختن قلبش که در واقع وداع با احساسات و رؤیاهایش بود، از آنجا که ایپسیلون در الفبای ایتالیایی وجود ندارد و این حرف در تلفظ و نوشتار دشوار است، آن را هم از نام خویش به دور می‌اندازد، و بدین صورت به شخصی که دیگران از او می‌خواهند، بدل می‌شود و این شاید حکایت مهاجرانی است که نام خود را عوض می‌کنند، زیرا که در زبان کشور میزبان دشوار می‌نماید.

حقیقت هجرت

هر چند داستان‌ها در «ادبیات مهاجرت» ایتالیا، اغلب با ورود مهاجران به سرزمین موعود آغاز می‌شوند و کمتر به لحظه‌های عزیمت آنان می‌پردازند، اما بررسی لحظه عزیمت، جنبه‌هایی از شخصیت مهاجر را آشکار می‌سازد. در توصیف عزیمت، بارها به بیان احساسات درونی مربوط به آن دوره و دلایلی که فرد را به هجرت تشویق کرده‌اند، پرداخته می‌شود. این توصیف امید دستیابی مهاجران به شرایطی بهتر، نیازها، آرزوها و رؤیاهای مهاجران را تصویرگر می‌شود. کلمات، حرکات و تمامی صحنه‌هایی که لحظه عزیمت را رقم می‌زنند به هنگام روایت با چشمانی متفاوت نگریسته می‌شوند و معنایی متفاوت می‌یابند.

و اما از تصورات و آمال مهاجران پس از ورود به سرزمین موعودشان چه بر جای می‌ماند؟ در پس نقابی از بی‌اعتمادی نسبت به جامعه میزبان و حس تحقیر ممتد درونی مهاجر، انسانهایی اند که در پی تحقق رؤیاهای خویش، همه دارایی‌شان، حتی وجودشان را به میان

گذاشته‌اند:

کی، کی هستی؟ «کی» ئی؟

در آغاز «کی» نامی داشت. اما بعد فقط «کی» بجا ماند. می‌پرسیدند: کی بار می‌زند؟ کی بسته‌ها را می‌برد؟ کی پله‌ها را تمیز می‌کند؟ کی؟ همیشه او جواب می‌داد. کافی بود که بگویند «کی»؟ و «کی» آنجا آماده‌ی جواب دادن بود.

«کی» از زمانی که «کی» است، دیگر آنچه که در گذشته بود، نیست، اما این را فقط خود «کی» می‌داند. فقط «کی» می‌داند و البته کی می‌داند که خود «کی» هم می‌داند یا نه. «کی» کیست؟

«کی» هر کسی. «کی» هر جایی. به هر حال «کی».

تصویر «کی» نامعین و نسبی.

کی هستی؟ جواب می‌داد: «کی ام». و کی باقی ماند.

گذشته «کی»؟ از هزاران کی شکل گرفته بود. کی قصد عزیمت به ایتالیا را داشت؟ کی پنج میلیون پرداخته بود؟ کی دستش را بلند کرده بود؟ کی جواب مثبت داده بود؟ «کی» زمین را می‌شوید. «کی» زباله را دور می‌اندازد. «کی» تخت‌ها را مرتب می‌کند، «کی» آشپزی می‌کند، «کی» قابلمه‌ها را می‌شوید، «کی» فرش‌ها را می‌تکاند، اما هنوز پنج میلیونی را که برای تبدیل شدن به «کی» خرج کرده بود، به دست نیاورده است. «کی» آواز جیرجیرک تنها. «کی» سحرخیز چون خروس.

«کی» چه می‌گویی؟ «کی» قهوه درست می‌کند، «کی» میز را می‌چیند، «کی» سگ را بیرون می‌برد. بدون هیچ صدایی، «کی». همانند زمانی که در کلیسا بیم، ساکت و خموده، واضح «کی»؟

«کی» به کسی که دوست دارد، زنگ می‌زند، اما کسی که «کی» او را دوست دارد به «کی» زنگ نمی‌زند.

کی «کی» را می‌خواهد؟

برای صدا کردنش نباید زیانت را حرکت دهی. امتحان کن.

برای بردن نامش لبه‌ایت را به زحمت نمی‌اندازی. تنها یک صدا: «کی».

آسانتر از یک سوت. دیدی؟ همین است «کی» (دی کلدس بریتو، ۲۰۰۴، ۳۹)

چه چیز در پناه «کی» نهفته شده است؟ یک صدا؟ یک پرسش؟ یک مجموعه از کلمات

با صداهای یکسان؟ یک نام آوا؟ یک نام؟ یک ضمیر نسبی، نا معین، پرسشی، و یا شاید فقط استعاره‌ای از هیچ، از دنیایی که به هیچ ختم می‌شود؟ یا شاید در پناه «کی» نامی، افکاری، عشقی، واژه‌هایی و سرانجام یک زندگی نهفته شده؟ اما چه کسی متوجه این اصل می‌شود؟ تحقیقات جامع جنوین ماکاپینگ Genevièn Makaping کامرونی تبار در مدار نگاهها. و اگر شما به جای دیگران بودید؟ در بررسی ارتباط ایتالیایی‌ها با دیگری نمایان می‌کند که ایتالیایی‌ها تفاوت بسیار فرهنگی، نژادی و بومی مهاجران را که به طور روزمره با آنها در ارتباط‌اند درک نکرده و تمایلی به شناخت واقعیت وجودی فرد مهاجر ندارند. به عبارتی دیگر، ایتالیایی‌ها مهاجران را متفاوت از خویش، اما مشابه ما بین خودشان می‌پندارند. (ماکاپینگ ۱۲) ریبکا سیهاتو Ribka Sibhatu مشاور مهاجرت و رابط فرهنگی اریتره‌ای با بررسی آزمون‌های فراوان روزنامه‌نگاری، رادیویی و تلویزیونی برداشت ایتالیایی‌ها از مهاجران را اینگونه به تصویر می‌کشد:

ایتالیایی‌ها مطابق طبیعتشان، مردمانی سر سخت در برابر خارجی‌ان نیستند. جبهه‌گیری آن‌ها در برابر مهاجران را می‌توان در نتیجه تصویر منفی که رسانه‌های ارتباط جمعی از مهاجران منعکس می‌سازند، دانست. در واقع رسانه‌های ارتباط جمعی ایتالیایی درباره مهاجرت به بدترین جنبه‌های آن می‌پردازند. به طور معمول از مهاجر اندر قتل، غارت، خودفروشی و مسائلی از این دست صحبت به میان می‌آید. به صورت بسیار محدود به مسائلی مانند اینکه مهاجران چه کسانی‌اند، از چه می‌گیرند و در جستجوی چیستند پرداخته می‌شود. در حقیقت از روزمرگی آنها غفلت شده است. بیشتر رسانه‌ها پدیده مهاجرت را آنچنان که باید بررسی نمی‌کنند، آنان بیشتر به ورود غیرقانونی مهاجران می‌پردازند و از عواملی که عزیمت آنان را سبب شده است، غفلت می‌کنند. اینگونه اطلاع‌رسانی غلط، از تبادل صلح‌آمیز بین‌فرهنگی ممانعت به عمل می‌آورد. (سیهاتو ۸۳)

روابط مخدوش و ناهمگون میان مهاجر و بومی را می‌توان ناشی از عدم شناخت دو سویه و یا نبود تمایل به پذیرش ویژگی‌ها، عقاید و به طور کلی شخصیت اجتماعی دیگری دانست. این کاستی نگاه انتقادی به جامعه ایتالیا را در بسیاری از متون «ادبیات مهاجرت» تشریح می‌کند.

از اتوبوس سوار شدن نفرت داشت. مردم بوی بدی می‌دادند. زیر بغلشان بوی بد

می‌داد، نفسشان بوی بد می‌داد، حتی آن چیزهایی که بارنی از روی ادب از نام بردنشان معذور بود، بوی بدی می‌دادند. از آن گذشته خود مردم هم مثل دیوانه‌ها عصبانی و ناراضی بودند. هیچ وقت هیچ آدمی نبود که مهربان باشد، هیچ وقت هیچ کس نبود که با خلق و خوی خوش از خواب بیدار شده باشد. شهری پر از آدم‌های افسرده، بیحال و سرخورده از زندگی را به عنوان پناهگاه انتخاب کرده بود. اما به راستی آنها چه چیز دیگری می‌خواستند؟ همه چیز داشتند، صلح داشتند، پول داشتند، دنیا را داشتند و حتی از خدا هم شکرگزار نبودند. از هر چیز کم و هر موضوع احمقانه‌ای شکایت می‌کردند. آه که چقدر دوست داشت بتواند به تمام آن مردم رنج را نشان دهد، رنج واقعی را. فقط یک روز گرسنگی، جنگ و درد کافی بود. فقط یک روز تا این نادان‌ها، اینهایی که زندگی بدعادتشان کرده بود، به خودشان بیایند. در عوض؟ آسوده با شکم‌های بزرگ، آنجا در اتوبوس در حال غر زدن بودند از اینکه همه چیز دارند، از اینکه حتی زیادی هم دارند. (شگو، ۲۰۰۴، ۹۶)

ایجابا شگو در رمانی با نام *ردا* با بیان داستان سه زن: ردا و خواهر کوچکش عایشه و خاله آنها بارنی به شرح ارتباط مهاجر با ایتالیا و ایتالیایی‌ها می‌پردازد: از سویی اعتراض به جامعه ایتالیا با انتقاد شدید از شرایط حاکم در وطن روایت می‌کند و از سویی دیگر اشتیاق گروهی از مهاجران را در تطابق با جامعه میزبان را به تصویر می‌کشد. بارنی همراه با دوستش فاطمه، هجرت را تحمیلی می‌دانند و بی‌هیچ تقابل بینافرهنگی خود را به سرنوشت واگذارده و در خفای اصول قومی و ملیتی خویش پناه گرفته‌اند. در حقیقت بارنی خودباخته و سرگشته، افرادی را می‌ماند که دانش زیستن در هیچ جایی را ندارند و همواره آرزوی زندگی در مکانی دیگر را دارند، حتی اگر سخن از مکانی باشد که از آنجا گریخته‌اند. و اما عایشه روی دیگر سکه را به نمایش می‌گذارد، مهاجری که میل به همگونی و انطباق با جامعه میزبان را تصویرگر می‌شود. او در تلاش برای از بین بردن مرزهایی است که من و دیگری را از هم متمایز می‌کند. و سرانجام ردا مهاجری است که موفق به برقراری تعادل میان خویشستن کنونی و گذشته‌اش نشده و غافل از معنای حقیقی زندگی، در تلاش برای بدل شدن به کسی است که دیگران از او انتظار دارند:

آنچه بیشتر از هر چیز دیگر آزارم می‌داد، دید عوام بود. دید عوام مرا تحت سلطه خود قرار می‌داد. هیچ کس به من مجال نمی‌داد (و شاید این من بودم که به خودم مجال

نمی‌دادم) تا ردا اسماعیل باشم، خیلی ساده فقط ردا اسماعیل، دختری همانند دخترانی دیگر و نه دختری خاص، نه منحصر به فرد، نه فوق‌العاده. هر کسی مرا شبیه به چیزی تصور می‌کرد که در حقیقت نمی‌توانستم باشم. حتی آن‌هایی که مرا دوست داشتند از این منطق زشت مستثنی نبودند. همه بخشی از مرا می‌خواستند. این هولناک بود.

با توجه به موارد مختلف دانش‌آموزی نمونه، خواهری تمام عیار، نوه‌ای غیر قابل انتقاد و برده‌ای مطیع بودم. و اگر به اصل و ریشه‌ام بر می‌گشتم، دید عوام برایم به شکل غولی در می‌آمد. در تصور عام زن سیاه در ایتالیا جایگاه مشخصی داشت. از عالی‌ترین مقام‌ها تا پست‌ترین آنها. زنان سیاه در بهترین موارد خوانندگان سل یا جاز، ورزشکاران دارای رکورد و یا پرآوازه‌ترین مانکن‌ها بودند. اما در بدترین موارد زانی بودند تباه شده به دنبال پول و آماده خودفروشی برای چند شاهی بی‌ارزش. (شگو، ۲۰۰۴، ۱۴۲)

و اما بر گستره پیش داوری‌ها پایانی نیست، کوسی کوملا-ابری Kossi Komla-Ebri در شرمساری‌های جدید با زبانی طنزآلود به روایت اتفاقات ساده که مسبب شرمساری در روابط روزمره مهاجر و بومی می‌شوند، می‌پردازد. کوملا-ابری متولد توگو که از سال ۱۹۷۴ به ایتالیا هجرت کرده و دانش‌آموخته رشته جراحی عمومی از دانشگاه است، در مجموعه باز گفته شده، به برخی از باورهای فرهنگی نسبت به مردمان سایر کشورها که سالیان سال دنیای غرب از آنها ارتزاق کرده است، اشاره می‌کند.

فرنجی کوچولو رو دیدم با دو چشم درشت آبی از گریه باد کرده که وارد سالن نمونه‌برداری می‌شد، خیلی ترسیده بود، مادرش اونو دنبال خودش می‌کشوند:
فرنجی آبرومو نبر! ببین آقا دکتر چه مهربونه...
اون دکتره من بودم.

بیچاره بچه، از موقعی که به دنیا آمده بود ترسونده بودنش: «آگه بچه خوبی نباشی، آقا سیاه میاد می‌برت!» یا «آگه بچه خوبی نباشی، آقا دکتر رو صدا می‌کنیم که آمپولت بزنه!»
حالا، بهویی دو تا کابوسش با هم جلوش سبز شده بودند، اینطوری ترسش چند برابر شده بود.

فکر کردم باهش شوخی کنم تا یه کم آرام شه: فرنجسکا، نترس.... میدونی من غذامو خوردم! اونجا بود که دیگه یهو با صدای خیلی بلند بغضش ترکید. (کوملا-ابری، ۲۰۰۴a، ۴۳)

بازگشت

و اما یکی دیگر از موضوعات محوری «ادبیات مهاجرت» بازگشت است. کوملا- ابری در یکی از مصاحبه‌های خود بازگشت را در ذهن مهاجر اینگونه توصیف می‌کند:

مهاجر با رؤیای بازگشت زندگی می‌کند. بازگشت، رؤیایی که با اشک‌های نریخته شده و آه‌های عمیق پیوند خورده است. بازگشتی که هزاران بار آن را در خواب دیده است، فیلمی که هزاران بار تکرار شده است، با هنرپیشه‌ها و سیاهی لشگرهای متفاوت، با صحنه‌پردازی‌های گوناگون، اما همیشه با یک نقش اول «او». نامه‌ای که خبر از بازگشت او می‌دهد، چمدان‌ها، سوغاتی‌ها، انتظار و لباس مناسب برای روز بازگشت، وداع با دوستان جدید و بار دگر جدایی. پرواز، ورود، آغوش‌ها گشوده شده. [...] حمله به سوغاتی‌ها و تعارفات مرسوم. اما بعد وقتی برایش آنچه گذشته است را تعریف می‌کنند، حسادت و دلسردی تمام وجودش را در بر می‌گیرد، هنگامی که با رنج در می‌یابد دیگران بدون او به زندگی خود ادامه داده اند. [...] آنچه در واقع آزارش می‌دهد این است که در تمام مدتی که روز و شب با نوستالژی به آنها فکر می‌کرده است، آنها به زندگی خود ادامه داده‌اند، بدون او. مانند اینکه وجود نداشته است، مانند اینکه مرده بوده است. (کوملا- ابری،

http://www.didaweb.net/mediatori/articolo.php?id_vol=1706)

در حقیقت این اصل بازگشت است که هرچه بیشتر می‌تواند تعلیق میان دو فرهنگ، دو دنیا و میزان وابستگی به هر کدام از آنها را به نمایش گذارد. گابریلا کورو ویلا Gabriella Kuruvilla متولد میلان از پدر هندی و مادر ایتالیایی، نقاش، معمار و روزنامه‌نگار است. او در هند یکی از داستان‌های گوسفندان سیاه از مارلی، سی ساله که همراه با نامزدش داوید در تلاش جهت پذیرش ریشه و تبار هندی خود سفری به این کشور انجام می‌دهد، روایت می‌کند. بازگشت برای مارلی بیشتر از آنکه به جستجوی هویت او پیش از عزیمت پردازد، به آنچه که او می‌توانست در صورت حذف هجرت بدل گردد، می‌پردازد. هند از رؤیاریویی با دنیایی سخن می‌گوید که رد پا و نشانه‌های خود را در ظاهر مارلی، در چهره او و ناخودآگاه در زندگی او بجا گذاشته است. بازگشت مارلی، عدم امکان بازسازی هویت را برای نسل دوم مهاجران، یعنی همان کودکانی که در کشور میزبان متولد شده‌اند یا در کودکی بدان جا هجرت کرده‌اند را نمایان می‌سازد. آنهایی که زبان، سنن و فرهنگ، تداعی کننده کشمکش درونی در وجود آنهاست، کشمکش که آنها را به سوی گذشته‌ای که به فراموشی سپرده‌اند و یا هرگز

نزیسته اند سوق می دهد:

[در هند] من وجود داشتم، اما تنها زمانی که پولم را می گرفتند به من احترام می گذاشتند: در دهکده ها، هتل ها، رستوران ها و مغازه ها ما را همانند خارجیانی در تعطیلات می دیدند. احترام برای توریست ها و دلار توریست ها. اما من می خواستم یکی از آنها محسوب شوم، همانند آنها باشم. اگرچه تفاوت هایم را به نمایش می گذاشتم، با لباس های زیرم که شانه هایم را نمی پوشانند، شلوارک هایم که ران ها و پاهایم را نشان می دادند، موهای فرم که باز می گذاشتم نه بافته، سیگاری که در اماکن عمومی می کشیدم [...] می خواستم که تمام آنها بپذیرند و سنت ها و تعصبات خود را کنار بگذارند. خودشان را دور ببیندازند تا مرا در آغوش گیرند: آنچنان که بودم، آنچنان که هستم. (کورو ویلا ۷۴-۷۳)

گاهی بازگشت به میهن می تواند اصل بازگشت به خویشتن را به گونه ای آشکار به تصویر کشد، از این بازگشت است که ردا در توقف خود در فرودگاه امارات متحده عربی، در طول سفر خود از ایتالیا به سومالی سخن می گوید:

احساس راحتی می کردم و خلاصه نباید از تکه پارچه ای که به خودم پیچیده بودم، خجالت بکشم. برای اولین بار مانند دیگران بودم، میان جمعیت گم می شدم. پیراهن آستین دار بلند سبز رنگم با حجابم از همان رنگ میان پیراهن های آستین دار بلند گوناگون و حجاب هایی از هزاران رنگ باز شناخته نمی شد. (شگو، ۲۰۰۴، ۱۶۵)

کوملا- ابری در بخش پایانی دلنگی برای ... تصمیم به بازگشت قهرمان داستان را همراه با حس تعلق دو گانه، مبارزه ای بی سرانجام در وجود مهاجر که از سوئی خود را بیگانه در سرزمینی که میزبان اوست، می بیند و از سوئی، دیگر با سرزمین خویش نیز هم ریشه نیست، او این تضاد را اینگونه به تصویر می کشد:

حالا همه چیز برام بهتره. درحقیقت باید بگم، باید همه چیز بهتر باشه، البته اگه اون حس عجیب رو که تا استخونمو میخوره در نظر نگیرم. [...] ای وای ایتالیا! فکر شو می کنم که ایتالیا که بودم همش دوست داشتم برگردم خونه! دیگه به نظرم به دو کشور تعلق دارم: بعضی اوقات این موضوع خوشحالم میکنه، بعضی اوقات دیگه فکر می کنم نصف شدم،

یا یک کم نا متعادل، مثل اینکه بخشی از من جا مونده باشه، با وجود اینکه میدونم برا
افریقا دلتنگ میشم. شاید یه دلتنگی سادست، حالا نوبته دلتنگی برای اروپاست. (کوملا-
ابری، ۱۹۹۸، ۸۱)

نتیجه

«ادبیات مهاجرت» ایتالیا که در دهه آخر قرن گذشته به دنبال یک فاجعه پرچم مخالفت
با پیشداوری و تبعیض را برافراشته؛ نسبت به کشورهای همانند انگلستان، فرانسه و حتی
آلمان از پیشینه و غنای کمتری برخوردار است. این ادبیات، طیف متنوعی از نویسندگانی را در
بر می‌گیرد که بیشتر با ادبیات کشور خویش و یا ادبیات ایتالیا بیگانه بوده و با سودای مقابله با
برتری جویی و حاشیه‌نشینی سبکی نوین را پایه گذارده‌اند که بخشی از ادبیات کشورشان و
بخشی از ادبیات ایتالیا را تشکیل می‌دهد. هر چند با هیچ‌کدام از آنها سنخیت کامل ندارد.
ادبیات برای این نویسندگان راهی برای برقراری ارتباط با جامعه میزبان است، راهی است برای
شناساندن خویشتن واقعی متفاوت از نقش‌های معمول که به مهاجران پیوند خورده و در اذهان
عمومی نقش بسته و در نهایت وسیله‌ای برای پایداری در برابر پیش‌داوری‌هاست. «ادبیات
مهاجرت» ایتالیا تا به اکنون گستره‌ای جهت بازیابی و بازسازی هویت و معرفی آن به همگان
بوده است. روایت از عزیمت، ناهمگونی روابط مهاجر و بومی، عدم رابطه و یا رابطه مخدوش
میان آنها، پیوند دو فرهنگ ناهمسان و بازگشت همه و همه بازگوی کوشش برای پردازش
خویشتن است. در حقیقت «ادبیات مهاجرت» ایتالیا به عنوان راهی برای اثبات وجود مهاجران،
در این کشور شکل گرفته است.

Bibliography

- AA. VV. (1999), *Africa Italia. Due continenti si avvicinano*, Matteo, Sante., Bellucci,
Stefano. (a cura di), Santarcangelo di Romagna: Fara editore.
- Acava Mmaka, <http://www.disp.let.uniroma1.it/kuma/cinema/> mmak, Valentina. *Io...
Donna... immigrata*.
- De Caldas Brito, Christiana. (2003). "L'apporto degli scrittori migranti nella letteratura
e nella società italiana", in R. Sangiorgi (a cura di), *Gli scrittori della migrazione*,
Provincia di Mantova: Centro di Educazione Interculturale.
- . (2004) a. *Cara Jandira*, in *Qui e la'*, Isernia: Cosmo Iannone Editore.
- . (2004) b. *Sylvinha con la Ypsilon*, in *Qui e la'*, Isernia: Cosmo Iannone Editore.

- . (2004) c. *Chi*, in *Amanda Olinda Azzurra e le altre*, Salerno/Milano: Oedipus.
- Gnisci, Armando. (2003). *Creolizzare l'Europa. Letteratura e migrazione*, Roma: Meltemi.
- Kossi Komla-Ebri. *Mal...d'Africa...mal...d'Europa*, in http://www.didaweb.net/mediatori/articolo.php?id_vol=1706
- . (2004) a. *Paura doppia in Nuovi imbrazzismi- quotidiani imbarazzi in bianco e nero ...e a colori*, Barzago: edizione dell'Arco- Marna.
- . (1998). *Mal di...*, in *Destini sospesi di volti in cammino*, AA.VV. Ramberti, Alessandro. e Sangiorgi, Roberta. (a cura di), Santacarnelo di Romagna: Fara Editore.
- Kuruvilla, Gabriella. (2006). *India, in Pecore nere – racconti*, AA.VV. Bari: Editori Laterza.
- Makaping, Geneviève. (2001). *Traiettorie di sguardi - E se gli altri foste voi?*, Soneria Mannelli: Rubettino Editore.
- Scego, Igiaba. (2004). *Rhoada*, Roma: Sinnos Editrice.
- . (2006). *Salsicce, in Pecore nere – racconti*, AA.VV. Bari: Editori Laterza.
- . *Scrittori migranti di seconda generazione*, in <http://www.eksetra.net/studi-interculturali/relazione-intercultura-edizione-2004/relazione-di-igiaba-scego/>
- Sibhatu, Ribka. (2004). *Il cittadino che non c'è: l'immigrazione nei media italiani*, Roma: EDUP.